

محمد امینی

m.amini@cox.net

۲۵ اکتبر ۲۰۰۵

### پیشگفتار

گفتمان برس‌چالش قومی و ملی در سال‌های اخیر به یکی از گفتمان‌های پراز کشاکش سیاست ایران تبدیل شده است. رویدادهای اخیر خوزستان و کردستان نیز گواهی بر اهمیت این گفتمان‌اند. پاره‌ای از شرکت‌کنندگان در این گفتمان را باور بر این است که «ایران کشوری است کثیر المله، که در درازای تاریخ ملت فارس، سیادت خویش را بر دیگر ملل و اقوام ساکن این سرزمین تحمیل کرده است و به ناچار اینک باید به حق این ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدایی باور داشت»؛ و یا «ملت‌های ترک و کرد و بلوچ و عرب از شرکت در زندگی سیاسی محروم مانده‌اند و از اینرو، خودمختاری سیاسی و فرهنگی حق طبیعی ایشان است.» گروهی از پان‌ترکیست‌ها نیز پارا از این فراتر نهاده و در جستجوی سیادت و یا دستکم برابری «ملت اکثریت ترک» بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران‌اند. چاره‌جویان معتدل این گفتمان نیز با اشاره به واقعیت‌های نابرابری اقتصادی و اجتماعی میان ساکنان ایران و محرومیت‌های مردم کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و اعراب خوزستان، نظامی فدرالیستی را برای اداره ایران پیشنهاد می‌کنند.

یکی از پیش‌فرض‌های این داوری‌ها، پذیرش وجود ملتی مفروض به نام ملت فارس است. اگرچه تاکنون کسی رنج تعیین مرزهای جغرافیایی و یا بررسی تاریخ و پیشینه ساختاری این ملت مفروض را به خود هموار نکرده است. گاه مراد هواداران اندیشه ستم‌ملی از ملت فارس، رفتار دولت‌های مرکزی است و گاه ملت فارس به همه کسانی اطلاق می‌شود که زبان نخستین ایشان فارسی است.

پیش از پرداختن به این گفتمان باید این را روشن کنم که من به برابری حقوق سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همه شهوندان ایران باور دارم. باید برای نابرابری‌های فرهنگی و اقتصادی میان شهوندان ایران پاسخ یافت. من بر این باورم که همه مردم ایران از هر تیره قومی و نژادی که باشند، باید بتوانند با حفظ زبان فارسی که زبان مشترک فرهنگی و اداری بیش از هزارسال تاریخ ایران است، آزادانه و بدور از هرگونه بند و زوری به زبان‌ها و گویش‌های مادری خویش سخن بگویند، فرهنگ و سنت‌های خویش را ارج نهند و پاسداری کنند. من سخت بر این باورم که بزرگترین سرمایه ملی جامعه ما همین چندگانگی و آمیزش‌های قومی و فرهنگی ماست. من سخت بر این باورم که تنومندی یک جامعه، درکثرت است و نه در محدودیت. وجود بیش از هزار و اندی تیره قومی و بیش از یکصد زبان و گویش در سرزمین کنونی ایران سرمایه پیشرفت و تنومندی ماست و نه بازدارنده شکوفایی توانایی‌هایمان.

و اما بررسی این موضوع از افسانه تا واقعیت. گام نخست، روشن ساختن پیشینه تاریخی شکل‌گیری ایران کنونی است. حقیقت این است که از سیادت اعراب و دست‌نشاندهانشان در ایران اگر بگذریم، هیچ پژوهشگر و جامعه‌شناس با انصافی نمی‌تواند به تاریخ هزار و اندی ساله سنت فرمانروایی پیش از انقلاب مشروطه در فلات ایران بنگرد و با مشاهده نام شاهان و فرمانروایانی چونان قلیچ‌قلمخ خان، قلیچ ارسلان، چغرتکین، علا‌الدین آتسز، طغای بوقاشیچ، طغرلبیک میکابیل سلجوقی، آلب ارسلان چغری، ابوبکر ایلدگز، آلب ارغون خان، قزل ارسلان اوزبک، جلال‌الدین منکیرنی، گورخان قراختایی و ده‌ها نام ترکی، ترکمان و مغولی باز اصرار کند که هزار سال است دولت‌های فارس دمار از روزگار غیر فارس‌ها در ایران درآورده‌اند.

پایگاه‌تئوریک بیشتر کسانی که در این گفتمان شرکت دارند، نگاه به فرایند تشکیل دولت ملی در اروپا است. قرار است بپذیریم که در شرق و به ویژه در ایران، فرایند تشکیل دولت ملی به همان سیاق اروپا پیش رفته است. در بخش‌های بعدی این مقاله، من به بررسی بی‌پایگی این داوری خواهم پرداخت.

با این حال، برای روشن ساختن فرایند شکل‌گیری دولت ملی در ایران و چالش سنت فرمانروایی تا پیش از پیدایش دولت نو در ایران، خویشتر را ناچار از بررسی کوتاهی از تاریخ مناسبات اقوام و دودمان‌های قومی و ایلداری در ایران دیدم. در بخش نخست این نوشتار به گونه‌ای گذرا به بررسی افسانه ستم ملی در درازای تاریخ ایران خواهم پرداخت. در بخش‌های بعدی این نوشتار به بررسی فرایند آمیزش قومی در ایران پیش از پیدایش دولت مدرن؛ سنت فرمانروایی در ایران پیش از انقلاب مشروطه؛ فرهنگ اسلامی، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی؛ مدرنیته و تشکیل دولت ملی در ایران؛ پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم، پان‌ایرانیسم و جهان‌نو؛ فرایند شهروندی‌گری و آمیزش قومی پس از انقلاب مشروطه؛ و بغرنج قومی و ملی در ایران کنونی خواهم پرداخت و در پایان به پروژه فدرالیسم را به عنوان راهکاری برای پاسخ به بغرنجی‌های قومی و ملی در ایران به نقد خواهم کشید.

## گفتار نخست

### «ستم ملی» در درازای تاریخ

مراد هواداران اندیشه ستم ملی فارسیها از سوی ملت مفروض فارس این است که گروهی از مردمان با تاریخ و فرهنگی مشترک و متفاوت از دیگر ساکنان فلات ایران و برخاسته از سرزمین فارس، دولت‌ها و امیرنشینهای خویش را ایجاد کرده و با ستم فرهنگی، اقتصادی و زبانی و نظامی، روزگار را بر ملت‌ها و اقوام غیرفارس سیاه کرده‌اند. نظریه پردازان ستم ملی در اشاره به پیشینه تاریخی ملت فارس گاه به پارت‌ها رجوع می‌کنند و گاه ایشان را پرسین یا پارسی می‌خوانند. پارت‌ها یا پارتیان، ساکنان آریایی تبار سرزمین تاریخی خراسان بودند که از جنوب دریایچه ارال به فلات ایران کوچیدند. فارس، برگرفته عربی از واژه پارس یا پارسه است (پرسیس در یونانی). پارسه سرزمین باستانی پارسا هاست که استان فارس امروزی را دربرداشته است. پادشاهان اشکانی از پارتیان‌اند و پادشاهان هخامنشی و ساسانی از میان پارساها برخاسته‌اند. یونانیان واژه پارسایا را از همین واژه پارسا برگرفتند و به نادرست آن را به تمام سرزمین ایران نهادند.

در ادبیات پس از اسلام نیز واژه پارسیان گاه به ایرانیان زرتشتی مهاجر هند اشارت دارد و یا به ایرانی به صورت کلی آن. اسناد و نوشته‌های تاریخ‌نویسانی از شمار طبری، یعقوبی، مسعودی و بلعمی و ادیبان و شعرای پس از ایشان نیز هنگامی که به پارسیان یا پارسایان اشاره می‌کنند، منظورشان ایرانیان است.

پس از حمله اعراب مسلمان، سرزمین پارساها و پارت‌ها و دیگر اقوام آریایی و غیر آریایی ساکن فلات ایران به فتح اعراب درآمد و ده‌ها هزار خانوار از ده‌ها طایفه عرب در سرزمین پیشین پارت (خراسان)، پارس، تپورستان (تبرستان یا مازندران امروز)، آذربایجان، سیستان و دیگر نواحی ایران اسکان یافتند. خراسان، یا سرزمین پارتها صحنه تاخت و تاز قبایل عرب یمانیه و مضریه شد. سیادت قبایل مهاجر عرب به فارس چنان گسترده بود که به گفته مسالک الممالک استخری حتی خاندان‌های کهن ایرانی پارسا تبار این دیار، نام‌های عربی بر خود نهادند: آل جلندی، آل حبیب، آل ابی صفیه، آل ابی زهیر و آل حنظله.

در درازای سال‌های پس از سیادت خلفای بغداد تا سیادت سلجوقیان، کوشش‌های گسترده‌ای در گوشه و کنار ایران برای برپایی حکومت‌های ایرانی غیر عرب و احیاء فرهنگ و سنت‌های پیشین صورت گرفت که هیچ‌یک پایه در احیای سیادت و اقتدار نژادی پارت‌ها یا پارسایان نداشت، بیشتر بر احیاء استقلال از دست رفته و افتخار به سنت‌های غیر عرب ایران پیش از اسلام استوار بود. یکی از نخستین نشانه‌های مقاومت ایرانیان در برابر اعراب نهضت فکری و فرهنگی معروف به شعوبیه است. ایرانیانی مانند اسماعیل نسایی، بشاربن برد تخارستانی، ابونواس حکمی، خرمی سغدی، ابراهیم مشهد اصفهانی و بسیاری دیگر در قالب شعر عرب به ستیز با فرهنگ تازیان و عصبیت نورسیدگان به قدرت برخاستند. همین نهضت فکری بر قیام‌های سیاسی بعدی و نیز در ادب فارسی دوره‌های بعد سخت اثر نهاد.

با این حال، هیچ‌یک از جنبش‌های نخستین، تاسیس حکومت خالصی از ایرانیان و یا سیادت نژادی معینی را دنبال نمی‌کرد. سرزمین باستانی تپور‌های پیش آریایی، تبرستان، که بیشترین مقاومت‌ها را در برابر اعراب نشان داد و دیرتر از دیگر بخش‌های ایران پذیرای اسلام گردید، بزودی پناهگاه سادات عرب تبار خراسان و ری شد. پادشاهی علویان طبرستان را هم همین سادات در پیوند با بازماندگان

اسپهبدان و پادگوسپانان تبرستان برقرار ساختند. قیام ابومسلم خراسانی که تبار خویش را به بزرگمهر حکیم می‌رساند، در پایان کار حکومت اعراب بنی هاشم یا عباسیان را جایگزین امویان کرد. طاهریان که نخستین حکومت نیمه مستقل از بغداد را در خراسان بنا نهادند، بیشتر نگران حکومت خویش بودند تا احیای ایران گذشته! سامانیان نیز که تبار خویشتن را به بهرام چوبین ساسانی می‌رسانند، در زندگی، خطبه به نام خلیفه مسلمان عرب بغداد می‌خواندند و امیران لشکر و سپهسالاران از ترکان ماوراءالنهر بودند. زبان فارسی نیز در پارس یا فارس پانگرفت، از سیستان، خوارزم و خراسان برخاست و به یاری پادشاهان و امیران ترک تبار بالندگی یافت! بیشتر نویسندگان، دانشمندان و شاعران فارسی‌گوی ایران نیز از خارج از سرزمین فارس برخاستند.

راستی را که بیشتر قیام‌های محلی این دوران، قیام اسپهبد فیروز در خراسان، قیام بابک خرمی در آذربایجان، قیام حمزه پسر آذرک شاری در سیستان و قیام مازیار نواده ونداد هرمز در تبرستان، در واکنش به ستم خلفای عرب و سرداران ایشان و نیز ستیز با دین تحمیل شده بر مردم این سرزمین‌ها و پاسداری از فرهنگ و سنن رایج در میان مردم این سرزمین‌ها بود و نه در راستای تجدید حیات دولت و سیادت از دست رفته «فارسها»! این به ویژه در سیستان که سرزمین سکاهای غیرآریایی است صادق است. از این سرزمین افسانه‌ای گرشاسب و ظهور موعود سوشیانس، یعقوب لیث برخاست و یکی از نخستین دولت‌های مستقل ایرانی را بنیاد نهاد. نخستین نشانه‌های بازگشت زبان فارسی به حوزه شعر و ادب نیز در زمان حکومت او است.

نخستین دولت‌های مستقل ایرانی را پس از اسلام، صفاریان در سیستان و بخش‌های مهم جنوبی ایران و سامانیان در ماوراءالنهر و بخش‌هایی از خراسان امروز بنیاد نهادند. یعقوب لیث تبار خویش را به شاهان ساسانی می‌رساند. سامانیان که تبار خویش را به بهرام چوبین و از او به منوچهر پادشاه افسانه‌ای پیشدادی می‌رسانند، در امور لشگری و فرمانروایی بر سرزمین‌های تابع خویش بر امیران و فرماندهان ترک و عرب تبار اتکاء داشتند. تاش بکتوزن، فرمانده برجسته نظامی ایشان بعدها فرمانروایی خراسان را از سامانیان گرفت. ابو عمران سیمجوری ترک تبار والی سیستان بود و پسرش ابراهیم سیمجوری والی قهستان. سمرقند که تابع سامانیان بود، پایگاه فرمانروایان عرب ماوراءالنهر به شمار می‌آمد. گروهی دیگر از امیران ایرانی و عرب تبار از جمله خوارزمشاهیان فریغونی، چغانیان، فریغونیان و شاهزادگان ختل در این دوران حکومت‌های محلی داشته‌اند. در این دوره دویست ساله که سرزمین پهناور ماوراءالنهر، خراسان و سیستان در اختیار نخستین دولت‌های مستقل ایرانی قرار دارد و امیران، سپهسالاران، جنگجویان و فرمانروایان عرب، ایرانی و ترک تبار بر سر فرمانروایی محلی در گوشه و کنار این سرزمین، گاه در ستیز و گاه در اتحاد اند، بخارا که اینک از شهرهای ازبکستان است، به کانون تجدید حیات فرهنگی و سیاسی ایران تبدیل می‌شود و زبان فارسی از ماوراءالنهر، خراسان و سیستان به چهار سوی این سرزمین گسترش می‌یابد.

در درازای سه دهه پس از قیام ابومسلم خراسانی و فروپاشی خلافت امویان تا هنگام سیادت مطلق سلجوقیان، کانون، فرهنگ و ادب ایرانی در خوارزم، بخارا و سمرقند است. ولی ایرانی‌ترین دولت‌های این دوران و تندروترین قیام‌ها در برابر سیادت اعراب در نواحی غیر «فارس» سیستان، تبرستان، گیلان و آذربایجان برخاسته‌اند: یعقوب لیث در سیستان، بابک در آذربایجان، مازیار، ماکان کاکلی، اسفار پسر شیرویه و مرداویج پسر زیار در تبرستان و گیلان. اسفار پسر شیرویه ری را فتح کرد و در قزوین مردم را از خواندن نماز بازداشت و مؤذنی را از فراز مناره به پایین افکند و سرانجام به دست مرداویج زیاری به قتل رسید. همین مرداویج ری، اصفهان و خوزستان را فتح کرد. در اصفهان مراسم باستانی جشن سده گرفت و در مداین به رسم شاهان ساسانی بر تخت نشست و در همانجا پیش از لشکرکشی به بغداد به دست غلامان ترک تبار خویش کشته شد. پسران بویه که ماهیگیری در دیلمان بود، پس از به قدرت رسیدن تبارنامه جعلی برای خویش ساخته و تبار خویشتن را به بهرام گورو پادشاهان قدیم ایران رسانند. همینان بغداد را فتح کرده و خلیفه عرب را تابع قدرت خویش ساختند. با این حال، هیچ‌یک از ایشان را نمی‌توان با هزارمن سرخاب و سفیداب، نمایندگان برخیزی «قوم فارس» به شمار آورد. در چالش هیچ‌یک نشانی از کوشش برای تشکیل حکومتی که خویشتن را پارتی یا پارسا تبار بداند و به بازگرداندن پادشاهی و اقتدار و سیادت پارتها یا پارسیان همت گمارد نمی‌یابیم. همه این چالش‌ها، نشانی از مقاومت سیاسی و فرهنگی مردم ایران از تبارها و پیشینه‌های گوناگون در برابر اشغالگران عرب و ستم‌فزاينده ایشان است.

به دولت صفاریان، سامانیان پایان دادند و بنای فرمانروایی سامانیان را سرداران ترک تبار ایشان چون بکتوزون و البتکین سست کردند و البتکین و فرزندانش بر خرابه‌بخشی از پادشاهی سامانیان، سلسله شاهان غزنوی را بنا نهادند. بخش دیگری از سرزمین سامانیان در

ترکستان و ماوراء النهر به دست گروهی دیگر از قبایل ترک تبار افتاد و بغراخان قراخانی و خواهرزادگانش، احمد و نصر ایلک خان، فرمانروایی ایلک خانان آل افراسیاب یا ملوک خانیه را بنانهاند. از شگفتگی های روزگار نیز یکی این است که آل افراسیاب تورانی که در استاتیر ایرانی به دشمنی با ایرانیان شهرت یافته اند، به تجدیدحیات فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در قلمرو فرمانروایی خویش شتاب می بخشند و حوزه فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را تا کاشغر و پلاساغون که اینک بخشی از ترکستان شرقی در خاک چین است، گسترش می دهند. در روزگار فرمانروایی ایشان، زبان فارسی گسترشی بی سابقه می یابد و فارسی سرایان برجسته ای چون شمس طبسی، رشیدی سمرقندی، عمیق بخارایی، سوزنی سمرقندی و رضی الدین نیشابوری مورد پشتیبانی ملوک خانیه قرار می گیرند.

در آن هنگام که فردوسی تاریخ افسانه ای ایران را در قالب شاهنامه می ریخت، همه سرداران و بیشتر درباریان سلطان محمود غزنوی از میان ترکان ماوراء النهر و غزنه برخاسته بودند. به گفته تاریخ بیهقی که در روزگار چیرگی ترکان غزنوی و سلجوقی نوشته شده، اگرچه در تمام دوران پادشاهی سلطان مسعود و محمود غزنوی همه امرا و سپهسالاران لشکر ترک تبار اند، اما هر یک منشی فارسی زبان دارند و نوروز و مراسم باستانی رواج گسترده دارد. زبان فارسی نیز برای نخستین بار به تدبیر و حکمت ابوالعباس فضل اسفراینی نخستین وزیر سلطان محمود به زبان رسمی دیوان شد. وقتی نماینده خلیفه بغداد به دربار غزنوی، نامه و پیام خلیفه را به سلطان مسعود غزنوی می دهد، نخست متن عربی و سپس ترجمه آن به فارسی خوانده می شود و نه ترکی.

دولت غزنوی، نخستین دولت ترک تبار ایرانی پس از اسلام است که در امور کشورداری، کم یا بیش رسم و آیین دولت سامانیان را که سبکتکین ایشان را برانداخته بود، دنبال می کند و محمود غزنوی نخستین پادشاه دوره اسلامی است که از او با نام سلطان یادشده است. شایان اشاره است که اگرچه سبکتکین، پایه گذار این سلسله و پدر سلطان محمود به روایتی از قبیله ترک برسغان (یا برسغان) و به روایتی دیگر از میان ترکان قرقل برخاسته و جای تردید نیست که در جنگ قبایل ترک اسپر شده و به برده فروشی در چاچ فروخته شده و از آنجا به غلامی الپتکین از فرماندهان نظامی سامانیان درآمده است، با این حال پادشاهان غزنوی تبارنویسان دربار خویش را بر آن داشتند که تبارنامه جعلی برای ایشان بنویسند و تبار غزنویان را به یزدگرد سوم ساسانی برسانند.

نخستین دولت سراسری ایران پس از سیادت اسلام را سلجوقیان بنا کردند که خود تیره ای از ترکان غز بودند. پنج سلسله از میان سلجوقیان در خراسان، کرمان و ایران مرکزی، تا ناحیه سوریه و بخش هایی از ترکیه کنونی به مدت دو قرن حکومت کردند. سلجوقیان به سیادت بیشتر حکومت های محلی غیر ترک تبار در ایران پایان دادند و سیادت قطعی حکومت های ترک تبار بر ایران نیز از سال 431 (میانه سده یازدهم میلادی) که سلجوقیان بر خراسان چیرگی یافتند آغاز می شود. با این حال گرایش به افتخار نسبت به تاریخ و سنن ایران پیش از آمدن اعراب آنچنان نیرومند است که سلجوقیان نیز برای خود تبارنامه ساخته و پیشینه خویشان را به افراسیاب رساندند. از شگفتی های روزگار یکی نیز این است که چیرگی آل سلجوق بر بخش گسترده ای از فلات ایران، از یک سو سیادت دیرپای حکومت های ترک تبار اتابکان را در بخش های مهمی از ایران به دنبال داشت و از دیگر سو حوزه زبان فارسی را که اینک در خراسان و ماوراء النهر چیرگی یافته بود، به سرتاسر ایران و آسیای صغیر گسترش داد و ادب فارسی را به چنان اعتباری رساند که تا میانه قرن شانزدهم میلادی، زبان ادبی دربار و دیوان عثمانی فارسی بود و نه عربی یا ترکی.

در این روزگار از یکسو خرد ستیزی به یاری کسانی چون امام محمد غزالی به اوج می رسد و نظام اتابکی و سیادت متکی به ترک تباری رواج می یابد و از دیگر سو، زبان و ادب فارسی تنومند ترمی گردد! تنها فرمانروایی های غیر ترک تبار این روزگار حکومت کردان شبانکاره در بخش هایی از فارس و دولت خداوندان الموت در جنوب دریاچه خزر اند. اگر منطق هواداران این نظریه را که زبان فارسی از سوی ملت سیادت طلب فارس و شوینیسست های فارس تبار بر ایرانیان تحمیل شده بپذیریم، این خداوندان الموت اند که از دروازه و حصار قلعه هایشان در بلندیهای مازندران به همراه کردان شبانکاره از جلگه های استخر و نیریز، روزگار را بر ترک تباران سلجوقی و خوارزمشاهی سپاه کرده و زبان فارسی را بر حلقوم ایشان فرو برده اند! و یا شاید ابوالعباس فضل اسفراینی که پس از دهسال وزارت محمود غزنوی به فرمان او به قتل رسید، از آن چنان نیروی اسرارآمیزی برخوردار می بوده که نخستین پادشاه ترک تبار ایران را واداشته که زبان فارسی را زبان رسمی دیوان و دربار سازد. هیهات که «گرتو قرآن به دین نمط خوانی، ببری رونق مسلمانی!»

نمونه دیگری از نفوذ ادب فارسی و فرهنگ ایرانی، شیروان و گرجستان در حاشیه فرمانروایی سلجوقیان است. خاقان شیروان که تبار خویش را به انوشیروان می‌رسانند، از میانه قرن پنجم میلادی پس از فروپاشی دولت عرب تبار شیبانی تا هنگام آمدن تیمور به ایران بر بخش‌های مهمی از قفقاز یا جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان کنونی پادشاهی داشته‌اند. فریبرز، منوچهر، افریدون، فرخزاد، گرشاسب، کاووس و هوشنگ از شمار شاهان ایشان‌اند. در همان دوران پادشاهی منوچهر پور فریبرز مشهور به خاقان کبیر است که شیروان به یکی از کانون‌های مهم فرهنگ ایرانی تبدیل می‌شود. از ادیبان دولت او شاعران پارسی‌گویی چونان نظامی‌گنجوی، فلکی شیروانی و خاقانی‌اند که او تخلص خویش را از همان نام خاقان برگرفته است.

مناسبات قومی و تباری چه در فرمانروایی دولت‌های مستقل و نیمه مستقل ایرانی مانند سامانیان، صفاریان، زبیریان و بوییان و چه در دولت‌های ایرانی ترک تبار غزنویان و سلجوقیان و نیز فرمانروایی‌های ترک و عرب تبار محلی، بر این گواه است که سنت فرمانروایی در ایران اگرچه با خویشاوندی و مناسبات قومی و ایلیاتی پیوند دارد، اما فرمانروایی متکی بر سیادت یک تبار نژادی بسیار محدود و پراکنده است. فخرجویی به عرب تباری که از سوی فاتحان مسلمان رواج داشت، به تدریج در میان هزاران مهاجر عرب تبار به دور دست‌ترین نقاط ایران، از رونق افتاد. مرداویج زیاری که دشمنی با تازیان و بازگشت به سنت‌های ایران کهن را دنبال می‌کرد، خوش درخشید ولی دولتی مستعجل داشت. نظام اتابکی متکی بر سیادت ترک تباران بزودی رنگ باخته شد. طوایف عرب شیبانی که پس از آمدن اعراب به شیروان قفقاز کوچیدند، به زودی به سنت فرمانروایان این سرزمین در روزگار پیش از اسلام به شروانشاهان شهرت یافتند. فرمانروایانشان که نخست نام‌هایی عربی چون خالد بن یزید، هیثم ابن خالد و احمد بن احمد داشتند، پس از گذشت چند نسل نام‌هایی چون منوچهر، قباد، سالار، فریبرز و افریدون شروانشاه یافته و زبان عربی از میانشان رخت بر بست.

سوی دیگر این فرایند این است که خوارزم که سرزمین باستانی آریاییان بود، در حوزه اجتماعی و سیاسی به تدریج سیمای ترکی یافت ولی همچنان در شمار یکی از کانون‌های مهم فرهنگ و ادب ایرانی باقی ماند. آخرین پادشاهان خوارزمشاهی، ترک تبار بودند و پرچم جدال نهایی در برابر لشکر مهاجم مغول به ماوراءالنهر ایران را نیز همین فرمانروایان ایرانی ترک تبار برافراشتند که به کشته شدن جلال‌الدین منکبرنی (خال بر بینی) آخرین پادشاه خوارزمشاهیان و فروپاشی پادشاهی ایشان انجامید.

ایلغار مغولان به فلات ایران از یکسو عناصر قومی تازه‌ای را به ایران آورد و از دیگر سو فرایند پراکندگی، آمیزش و ستیز قومی و ایلی را در ایران زمین شتابان ترساخت. صحرائشینیان مغول که در آغاز کار شمارشان از چهل هزار چادر بیشتر نبود، به فرماندهی تموچین (بعدها چنگیزقان یعنی خان عادل نام گرفت!) با سرکوب کردن ترکان ایغور و قراختایی و فتح کاشغر و ختن، با پادشاهان ایرانی ترک تبار خوارزمشاهی همسایه شدند. سرانجام نیز با قتل جلال‌الدین منک برنی، خوارزمشاهیان برافتاده و ایران جزو قلمروی مغولان شد. ستیز دیرپای مغولان از هنگام آغاز لشکرکشی‌های ایشان نیز بیشتر با شاهان و امیران اقوام و قبایل ترک تبار مسلمانان است که از سرزمین ترکستان شرقی کنونی تا ترکیه کنونی و نواحی جنوب ارال و ماوراء قفقاز پراکنده بوده‌اند و نه با مردمی موهوم به نام ملت فارس!

در آن هنگام که مغولان به کار خوارزمشاهیان در ماوراءالنهر و خراسان پایان میداده‌اند، دیگر بخش‌های سرزمین ایران صحنه تاخت و تاز و جنگ میان اتابکان ترک تبار و امیران محلی است. در روزگار سعدی، شیراز را سعد زنگی و دیگر اتابکان فارس اداره می‌کنند. ستیز ایشان با اتابکان آذربایجان که بر اصفهان و همدان فرمانروایی دارند، حمله اتابک مظفرالدین اوزبک را به شیراز و تاراج و کشتار مردم این شهر را به دنبال دارد.

هلاکو، فرزند تولی، فرزند چنگیز، در کوتاه زمانی خاک ایران را توبره سپاهیان خود ساخت، به حکومت اتابکان سلجوقی پایان داد، و به جای دنبال کردن سنت پیشین که گماشتن حکام و لایتهای از سوی قان مغول بود، فرمانروایی ایران را میان فرزندان خویش تقسیم کرد و ایلخانیان اینگونه آغازیدند. با این حال پس از دوره‌ای کوتاه، روال فرمانروایی در ایران به همان سنت دیرینه بازگشت: ایلخانیان نیز مانند فرمانروایان پیشین و دولت‌های پس از ایشان، امیری را بر سر هر ولایت و ناحیه می‌گماشتند و در برابر دریافت پول، ایشان را بر جان و هستی ساکنان آن دیار حاکم می‌ساختند.

نگاهی به فارس در این روزگار بی فایده نیست. شیراز در این روزگار از کانون های مهم فرهنگ ایرانی است. حافظ و عبید زاکانی در این روزگار در شیراز می زیسته اند. به اعتبار جامع التواریخ رشیدی از اواخر قرن هفتم تا سال هفتصد و بیست و پنج هجری، حکومت فارس از سوی کیخاتوخان، ایلخان مغول، به خانواده عرب تبار شیوخ طیبی واگذار شده است. ایالت فارس و جزایر آن و املاک خالصه ایلخانی را نخست «به مبلغ هزار تومان مغولی [هریک تومان مغولی ده هزار سکه زر] به مدت چهار سال به او مقاطعه دادند و او وجه مقاطعه سال اول را نقد پرداخت که دیگر نواب و عمالی از طرف ایلخانیان به اطراف فارس نفرستند.» (تاریخ عصر حافظ) پس از کشتن آخرین شیوخ طیبی به دست امیر چوپان، امیرالامرای بیدادگر ایلخانی، ایلخان مغول حکومت فارس را به کردوجین، دخترمنگوتیمور و همسر سیور غتمش قراختایی داد! این خاتون پس از کشته شدن سیور غتمش، و سه شوهر دیگر سرانجام همسر همان امیرچوپان یادشده گردید و امیر تالش فرزند امیرچوپان بر فارس و کرمان حاکم شد. امیرتالش از سوی خود و باز درقبال مقاطعه، حکومت فارس را به شرف الدین اینجو داد که از گردانندگان املاک مخصوص ایلخان بود. پس از سال ها جنگ و ستیز میان مدعیان متعدد مغول بر حکومت فارس، دولت ابواسحاق اینجو، فرزند شرف الدین را مبارزالدین محمد یکی از امرای عرب تبار ایلخانی که حکومت یزد را داشت و ازگون ساخت و خود به یکی از خونریزترین شاهان فارس و کرمان تبدیل شد و پس از سال ها عیش و میخوارگی، به قول نویسنده مواهب الهی «گلبناتگ میخواران به دعای دینداران عوض یافت». عابد و زاهد گشت و میخانه ها بیست و خمره ها بشکست. شمار کسانی را که به دست خود حد شرعی زده و سربریده است بیش از هشتصد نوشته اند. پس از مرگ او نیز سرتاسر فارس و کرمان صحنه تاخت و تاز و جنگ میان فرزندان او و میان امیران ده ها ایل و طایفه است.

این چنین است سیمای اجتماعی و سیاسی سرزمینی که قرار است مُلک پرورنده ملت سیادت طلب فارس باشد. درفغان از ستم همین مبارزالنین محمد است که حافظ بانگ برمی آورد که «تازیان را غم احوال گرانباران نیست، پارسایان (یعنی ایرانیان) مددی تا خوش و آسان بروم.» بارگران ستم ایلخانان مغول و دست نشاندهانشان در فارس و نامیدی از روزگار درحکومت مبارزالدین محمد که به قول جامع التواریخ حسنی «القصة شمشیر بی محابا کشیده و خلائق را از میان بر می داشت»، تاجایی است که حافظ به آمدن آن ترک سمرقندی (تیمور) امید می بندد. هرچند که تیمور نیز برخلاف امید حافظ هرآنچه را که فرزندان و سرداران چنگیز خراب نکرده بودند، ویران ساخت و از کله منارها ساخت.

نتیجه این که اگر کوچ قبایل آریایی به فلات ایران در هزاره های پیش از میلاد، سیمای پیش آریایی ساکنان این سرزمین را دگرگون کرد و آریایی هارا بر فلات ایران چیره ساخت، اینک در درازای نهمصد سالی که از آمدن اعراب مسلمان به ایران و کوچیدن عشایر عرب به دورترین شهرها و روستاهای ایران آغاز می شود و کوچ گسترده قبایل و ایل های ترک و ترکمان و اوزبک و دیگر تبارهای قومی و سپس ایلغار قبایل مغول را به دنبال دارد، سیمای آریایی جامعه ایران از بنیاد دگرگون می شود و حاصل این آمد و رفت ها، جنگ و ستیزها، تاخت و تازها و آمیزش های گسترده قومی و ایلی به تدریج فرش هزاررنگ پرنقش و نگاری است که بافت اجتماعی ایران را در آستانه تشکیل دولت صفوی می سازد. ایران به راستی آمیزه ای رنگارنگ از سدها ایل و طایفه و قبیله با پیشینه های نژادی و قومی گونه گون میشود. پس همه این تیره ها و تبارها، ایل ها و طایفه ها، از هرکجا که برخاسته و از هر دیار که آمده باشند، به سهم خویش، کم یا بیش در فراهم آوردن آن نیک و بدی که ما اینک تاریخ، سنن، فرهنگ و ادب و سرانجام بافت و بود جامعه ایرانی می خوانیمش، شرکت داشته اند.

یکی از برجسته ترین وجوه توانایی، تنومندی، ایستایی و ماندگاری ایران نیز همین آمیزش های گاه داوطلبانه و بیگانه اجباری شهروندان و وابستگان به همه این تیره های قومی و ایلی و احساس مالکیت ایشان بر دار و ندار فرهنگی و سیاسی این سرزمین است.

توانایی های دیرپا و تاریخی زندگی شهروندی در ایران و نیرومندی فزاینده فرهنگ برخاسته از این دیار به گونه ای است که قبایل مهاجم عرب، ترک و مغول که از سرزمین هایی با سنت ضعیف شهرنشینی به ایران آمده و گنجینه فرهنگی و مناسبات اجتماعی شان از ساکنان سرزمین اشغال شده ناتوان تراست، دیر یازود با فرهنگ سرزمین اشغال شده آمیزش می یابند و به پرورش و تنومندی آن می پردازند. کشورگشایان، آیین کشورداری را از مغلوب شدگان می آموزند و زبان مردم مقهور را، زبان ادب و دیوان خویش می سازند. در سرتاسر تاریخ هزار و سیصد ساله پس از آمدن اعراب تا فرارسیدن انقلاب مشروطه، یک سند، یک برگ کاغذ، یک نمونه مانده در خاطره ها

نیست که گواهی باشد بر تحمیل زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به ضرب شمشیر ویا با توسل به زور بر ساکنان این سرزمین پهناور. من در بخش دیگری از این نوشتار، به درازا به این مهم خواهم پرداخت.

امویان، پس از فتح ایران، سنت بیعت برای گزینش خلیفه را عملاً به کنار نهادند و الگوی پادشاهی ساسانیان را به عاریت گرفتند. نظام مالیاتی ایشان یکسره برگرفته از نظام مالیاتی سرزمین مفتوح بود. در دوره عباسیان بزرگترین مقامات دولتی از آن ایرانیان شد و شوکت بسیاری از ایشان بر خلیفه فزونی یافت. غزنویان و سلجوقیان که از تبار اقوام ترک فلات ایران برخاسته بودند، با مردم غیر ترک آمیزش یافته و اداره روزمره حکومت خویش را به فرهیختگان ایرانی غیر ترک دادند. حامیان فرهنگ ایرانی و پاسداران زبان فارسی شدند و دوره حکومت ایشان به یکی از دوران های مهم اوج گیری فرهنگی ایران تبدیل گردید. فرزندان و نوادگان هلاکو، در کوتاه زمانی به دین سرزمین مغلوب روی آوردند. الجایتو که از مادری مسیحی (اورک خاتون سوگلی حرم غازان خان) زاده شده، غسل تعمید دیده و به افتخار پاپ نیکلاس سوم، نیکلای نام گرفته بود، به دست علامه حلی مسلمان شیعی شد و سلطان محمد خدابنده نام گرفت. بایسنقر، فرزند شاهرخ و نوه تیمور، خوش نویسان را از سراسر ایران به استرآباد آورد و به سرپرستی خوش نویس معروف، جعفر بایسنقری، به گردآوری و نسخه نویسی نوشته های فارسی پرداخت. ترتیب، تهذیب و نقاشی شاهنامه و نوشتن مقدمه ای برآن در روزگار او انجام شده و از اینرو به شاهنامه بایسنقری شهرت یافته است. نواده صحرائشینان مغول، در کوتاه زمانی یکی از خوشنویسان بزرگ تاریخ ایران شد.

نشانه های این فرایند فزاینده آمیزش و ستیز قومی که پس از ایلغار مغول شتابان تر شده، بیش از پیش در آستانه تشکیل دولت صفوی تشکیل دولت صفوی... و سپس در کشور داری ایشان آشکار است.

سیمای سیاسی ایران پیش از تشکیل دولت صفوی چنین است: سرتاسر نواحی شرقی ایران از فارس، عراق کنونی، آذربایجان و بخش های بزرگی از ترکیه کنونی، صحنه ستیز میان دو اتحادیه از طوایف ترکمان است. قراقویونلو (سیاه گوسپندان) که ترکمانانی از تبار غزهای آسیای میانه و شیعی مذهب اند به حکومت ایلخانان مغول آل جلایر پایان دادند. آق قویونلو (سپید گوسپندان) نیز اتحادیه ای از طوایف ترکمان از جمله بابندر و بیات و سنی مذهب اند. سرانجام نیز اوزون حسن یا حسن بیگ، نوه قراعثمان آق قویونلو، جهانشاه قراقویونلو را شکست داد و فرمانروایی ایشان را منقرض کرد و سیادت ترکمانان آق قویونلو را از آذربایجان، دیاربکر، کردستان و عراق تا مرز خلیج فارس گسترش داد. الوند بیگ ترکمان و مراد بیگ ترکمان، جانشینان یعقوب بیگ ترکمان، فرزند اوزون حسن را شاه اسماعیل صفوی در پیشاپیش اتحادیه قبایل ترک تبار قزلباش شاه اسماعیل شکست داد و پادشاهی آق قویونلو را که شاه اسماعیل از سوی مادری با ایشان خویشاوند بود، برانداخت. سرتاسر ماوراء النهر، خراسان و سیستان بیشتر در اختیار شیبک خان (محمد شاه بخت خان شیبانی) فرزند بوداق شاه، خان و پادشاه قبایل شیبانی اوزبک است که تبارشان به شیبان، فرزند جوجی خان و نوه چنگیز می رسد. اگرچه بخش هایی از این سرزمین پرورنده زبان فارسی در قلمرو بازماندگان سلطان حسین بایقرا، امیر ذوالنون ارغونی و عمر شیخ بابر است.

ادامه در قسمت دوم

-----